

## تحول مفهوم امنیت: از امنیت ملی تا امنیت جهانی

نویسنده: شهروز ابراهیمی\*

### چکیده

در این مقاله به بررسی مفهوم امنیت از جنگ سرد به بعد پرداخته می‌شود. مفهوم امنیت بتدریج همراه با تحولات مختلف ساختاری نظام بین‌الملل در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و ارتباطات متحول شده است. این تحول در سه موج خلاصه می‌گردد: موج نخست از شروع مسابقات تسلیحات هسته‌ای بین دو ابرقدرت شوروی و آمریکا شروع می‌شود که به طور مضیق و از چارچوب نظامی به امنیت نگریسته می‌شد و پارادایم غالب پارادایم "امنیت ملی" بود. موج دوم که تقریباً از دهه ۱۹۸۰ شروع می‌شود، پارادایم "امنیت بین‌المللی" به طور گسترده جای پای خود را در بین متفکران باز می‌کند. موج سوم تقریباً با فروپاشی نظام دوقطبی آغاز شد؛ مفهوم امنیت هرچه بیشتر در این موج گسترش یافته و علاوه بر دربرگرفتن ابعاد غیرنظامی به حوزه "انسانها" در کنار "دولتها" نیز کشیده شده است که ما از آن تحت عنوان "امنیت جهانی" یاد می‌نماییم.

\*\*\*\*\*

در این نوشتار به طور اختصار به تحول مفهوم امنیت از جنگ سرد به بعد پرداخته می‌شود. ایده اصلی این بررسی آن است که در اندیشه متفکران سیاسی در این زمینه می‌توان سه موج را ملاحظه کرد؛ موج نخست از شروع مسابقه تسلیحات هسته‌ای بین دو ابرقدرت شوروی و آمریکا و به طور مشخص از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ است که

\* آقای شهروز ابراهیمی دانشجوی دوره دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی می‌باشند.

می‌توان آن را تحت عنوان "بررسیهای امنیت" به طور مضیق (و نه موسع) و تا اندازه زیادی بی‌اعتنا به مفاهیم "امنیت بین‌المللی" و "امنیت جهانی" طبقه‌بندی کرد. این امر تا اندازه زیادی پیامد مستقیم سیطره جنگ سرد بر نظام بین‌الملل و سیستم دوقطبی و حکمفرما بودن "مکتب انگلیسی" و بویژه رهیافت واقع‌گرایی هابزی به عنوان شاخه‌ای از آن مکتب بوده است که به امنیت صرفاً در مفهوم محدود و از زاویه عنصر نظامی و بهره‌برداری از آن به مثابه استراتژی دولتمداری و هدف سیاست خارجی (هدف والای سیاست خارجی) پرداخته می‌شد. در این دوره نوعی "نظم امنیتی" با استراتژی‌هایی چون "سد نفوذ"، "پاسخ انعطاف‌پذیر" و "تنش زدایی" و در قالب آموزه کلی بازدارندگی (دوجانبه) هسته‌ای تجسم می‌شد که این نظم امنیتی با فروپاشی دیوار برلین فرو ریخت. موج دوم تقریباً از دهه ۱۹۸۰ با شکست تنش زدایی و حاکم شدن مرحله دوم جنگ سرد آغاز می‌شود که تحت عنوان کلی "امنیت بین‌المللی" همراه با ایده وابستگی متقابل و برقراری رژیمهای بین‌المللی در مطالعات برخی از متفکران رواج یافت. البته این موج نتوانست جایگزین موج اول یعنی بررسی امنیت در مفهوم مضیق گردد. این امر طبیعی بود؛ هنوز نظم حاکم، وستفالیایی و رهیافت غالب، واقع‌گرایی بود، ولی تا حدودی در بررسیهای پیشین امنیت تعدیل ایجاد شده بود و بر همکاریهای بین دولتها براساس مجموعه‌ای از اصول، رویه‌ها، قوانین و هنجارها تأکید می‌شد. در واقع این موج «در صدد استفاده از تعبیر "امنیت بین‌المللی" به جای "امنیت ملی" بود»<sup>(۱)</sup> و این موج هنوز هم ادامه دارد. تفاوت آن با مفهوم قبلی در موج اول این است که در اینجا بر همکاری بین دولتها بیشتر تأکید می‌شود و بررسی از وضعیت "ملی" به وضعیت "بین‌المللی" سوق می‌یابد. زایش این موج احتمالاً بی‌ارتباط به شیوع رهیافت "نوواقع‌گرایی" در مطالعه روابط بین‌المللی نبوده باشد. در این رهیافت، دولت - محوری رئالیسم نگه داشته شده و به همکاریهای بین دولتها تأکید می‌شود و از طرفی، مفهوم "امنیت" به جای "قدرت" مطرح می‌گردد که این امر در بررسیهای امنیت در این رهیافت بزرگترین تحول بود. بنابراین ما در این موج یک تغییر و تحول جزئی از مطالعه امنیت ملی به امنیت بین‌المللی را شاهدیم.

\* Containment

\*\* Flexible response

۱. بالدوین آ. دیوید، "بررسیهای امنیت و پایان جنگ سرد"، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷ و ۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶، ص ۴۹.

موج سوم که به زعم برخی نتیجه مستقیم فروپاشی نظام دوقطبی و شکل‌گیری (و نه حاکم شدن) نظامی دیگر، متفاوت با نظام دوقطبی و نظمی متفاوت با نظم وستفالیایی است، از آغاز دهه ۱۹۹۰ شروع شده که در این میان بررسیها بیشتر به طرف "امنیت جهانی" معطوف شده است. با روند هرچه بیشتر وابستگی متقابل، انقلاب ارتباطات و بویژه خودنمایی عنصر کارگزاری انسانی و توجه به "انسان" در کنار دولت‌ها (و نه جایگزین آن)، شیوع تسلیحات هسته‌ای و کشتار جمعی و مخرب‌تر شدن آنها، توجه به جنبه‌های غیرنظامی امنیت، مسائل زیست‌محیطی، فروپاشی دولت‌ها، توجه به مسائل دولت‌سازی و ملت‌سازی، آوارگان، جنگ‌های درون‌مرزی و مطرح شدن شدت و حدت مسائل اجتماعی و هویت و ... توجه متفکران به این عرصه یعنی امنیت جهانی جلب شده است. در این پارادایم تأکید نه بر دولت‌ها که بر "انسانها"ست و این همان تفاوت ظریف بین دو مفهوم امنیت بین‌المللی و امنیت جهانی است - علی‌رغم اینکه گاه متفکران، این دو مفهوم را به طور مترادف و به جای یکدیگر به کار می‌برند. اخیراً با مطرح شدن جهان‌گرایی و جهانی شدن و مباحث جامعه مدنی جهانی این مبحث امنیتی بیشتر جلب توجه کرده است. شایان ذکر است که این موج هنوز دوران نوزایی خود را طی می‌کند. چالش‌های پیش‌روی این موج، پس‌لرزه‌های دو موج پیشین، یعنی مفهوم "امنیت ملی" و "امنیت بین‌المللی" هستند.

آنچه در این بررسی مهم است آنکه هریک از این سه مفهوم هنوز طرفدارانی دارد - رهیافت امنیت ملی، امنیت بین‌الملل و امنیت جهانی - ولی رویه برخورد برخی کشورهای بخصوص کشورهای غربی و سازمان‌های بین‌المللی بویژه سازمان‌های امنیتی، سازمان ملل، ناتو و اتحادیه اروپای غربی و مصادیق قابل ذکر مثل جنگ خلیج فارس، دخالت در سومالی، بوسنی و هرزگوین، کوزوو، نشان دهنده این است که پارادایم سوم در حال گسترش و یافتن طرفداران قدرتمند زیادی است. آنچه مسلم است اینکه از دیدگاه برخی از متفکران یک بازاندیشی در مفهوم امنیت بعد از جنگ سرد ضروری است. «این مسئله در گزارش نهایی هفتاد و نهمین نشست American Assembly نیز ذکر گردید که براساس آن چالش اصلی در "بازاندیشی مفهوم امنیت ملی" است».<sup>(۱)</sup> این نوشتار کوتاه به این موضوع تحت سه مقوله گسترش مفهومی، روند ادغام مفهوم امنیت در دورشته اصلی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی و بالاخره دو مکتب انتقادی جدید

- مکتب کپنهاک و مطالعات انتقادی امنیت - که مکتب طولانی مدت و مسلط یعنی "مکتب انگلیسی" و بخصوص شاخه واقعگرایی آن را به چالش طلیده‌اند، پرداخته است.

### گسترش مفهومی

امنیت در دوره جنگ سرد و به طور دقیق از آغاز مسابقات تسلیحات هسته‌ای بین دو ابرقدرت شوروی و امریکا در قالب استراتژیهای هسته‌ای مورد مطالعه واقع می‌شد. از آنجا که جنگ سرد خود مانع و پوششی جدی برای ظهور و بروز اختلافها و تعارضها و آشکار شدن ابعاد غیرنظامی امنیت بود، لذا از توجه جدی به آن ابعاد غفلت، و صرفاً یا بیشتر به موارد نظامی آن توجه می‌شد. این امر نتیجه حاکم شدن دو ابرقدرت بر نظام بین‌الملل به طور غیرمنتظره و وقوع مسابقات تسلیحات هسته‌ای و ضرورت جلوگیری از بروز جنگ بود. «طی جنگ سرد همچنانکه سیاستمداران و ژنرالها متوجه پیامدها و نتایج تخریبی و ویرانگر احتمالی جنگ و تعارض دو ابرقدرت شدند، آنها جهت چاره‌جویی و ایجاد خط‌مشی‌های مدبرانه به منظور پرهیز از جنگ به دانشگاهیان متوسل گشتند. از طریق این ارتباط دانشگاهیان و سیاستمداران، مجموعه‌ای از فرمولهای تسلی‌بخش و پرورده شده، جنگ سرد را با یک مفهومی از نظم اشباع کرد - سدنقود، پاسخ انعطاف‌پذیر و تنش‌زدایی. این نظم و به همراه آن، مسیر اصلی دستورکار مطالعات امنیت بین‌المللی تا حد زیادی به موازات فروریختن دیوار برلین فروپاشید.»<sup>(۱)</sup>

با فروپاشی این نظم، نظم مفهومی قدیم در قالب تنگ و محدود بازدارندگی و استراتژیهای تسلیحات هسته‌ای از رویارویی با حوادث پدید آمده در اقصی نقاط جهان ناتوان گشت. علی‌رغم خوش‌بینی حاصل از خاتمه جنگ سرد، تعارضها و جنگها بشدت به کشورهای جهان سوم در آسیا، آفریقا، اروپای شرقی و آمریکای لاتین با چهره‌های جدید - با دامنه محدود، قومی - نژادی، نامنظم، متعارف و درون مرزی - کشیده شد. طبق ارقام به دست آمده «از تعداد ۸۹ درگیری مسلحانه سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ در جهان رخ داد. ۸۶ مورد درون مرزی و فقط سه مورد برون مرزی بوده است.»<sup>(۲)</sup>

1. Freedman Lawrence, "International Security : Changing Targets", *Foreign Policy*, Spring 1998.

۲. اسلامی، مسعود. "از حاکمیت دولت تا حکمرانی جهانی"، فصلنامه مطالعات سازمان ملل متحد،

این نمودهای جدید ناامنی و افزایش میزان آنها مستلزم توجه بیشتر دست‌اندرکاران و پژوهشگران به علوم اجتماعی نرم‌تر\* مثل انسان‌شناسی بود. عوامل اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی شایان توجه شدند؛ زیرا این امور می‌توانستند به نتایج و تمایلات خشونت‌بار منجر شوند، ماشه جنگهای مرزی را بکشند و بر جریان جنگ تأثیر بگذارند. دادوستد مواد مخدر، که خطر بی‌ثباتی حکومتها را در پی دارد، و بحث و فحص بر منابع کمیاب مثل آب که به صورت منبع تحریک و اغتشاش در بسیاری از بخشهای جهان درآمده، به مثابه خطرات بزرگتری نسبت به تهدیدهای نظامی بالقوه در مقابل جامعه جهانی عرض اندام کردند. لذا هرچیزی که نگرانی نسبت به حیات بشری در برخی زمینه‌ها ایجاد می‌کرد بلافاصله برچسب "مسئله امنیتی" می‌خورد.<sup>(۱)</sup>

برای مواجهه با این تعارضها و مسائل فراروی جامعه بشری، دست‌اندرکاران امنیتی نیاز دارند که بیش از پیش دیپلماسی پرتحرک و قدرت نظامی را با دانش تاریخ محلی، شرایط اقتصادی و حیات سیاسی درهم آمیزند و آنها را در ارتباط با یکدیگر و به طور جمعی قلمداد کنند.<sup>(۲)</sup> گسترش مفهوم امنیت و کشیده شدن آن به حوزه‌های جدید، سربرآوردن تهدیدهای بزرگ بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و حرکت به طرف جهانی شدن اقتصاد، سیاست و فرهنگ، کسب دانشهای جدید امنیتی در رویارویی با تهدیدها را ضروری ساخته‌است و دیگر دانش قدرت صرف و کاربرد آن به طور سنتی نمی‌تواند به تنهایی پاسخگو باشد. ایه عنوان مثال عدم توانایی جامعه بین‌المللی در براندازی صدام حسین از سال ۱۹۹۱ حاکی از این است که استفاده از قدرت و قوه قهریه بدون درک درست زمینه‌ای که در آن قدرت اعمال می‌شود می‌تواند با شکست مواجه گردد. با عنایت به این بحث، در سالهای پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، توجه متفکران به ابعاد غیرنظامی امنیت مثل تروریسم، حقوق بشر، محیط زیست، دموکراسی، آموزش و پرورش، مسائل دولت سازی و ملت سازی، فقر اقتصادی، ازدیاد جمعیت، جنگهای داخلی به همراه مسائل سنتی یعنی خلع سلاح، کنترل تسلیحات، بازدارندگی (بازدارندگی چندجانبه بعد از جنگ سرد) دفاعی افزایش یافته است. «پیشنهادهایی ناظر بر گسترده‌تر ساختن کانون توجه مطالعات امنیتی، از سوی محققان بسیاری

همچون اولمان، بوزان، هافندورن، کلودزیچ و کگلی مطرح شده است. این عده ضمن تصدیق این حقیقت که تهدیدات مطرح برای بقا یا رفاه ملی، محدود به تهدیدهای نظامی نیستند این مفهوم را تعمیم داده و مسائل عدیده پیش گفته را در آن گنجانده اند.<sup>(۱)</sup>

### روند ادغام بررسیهای امنیت در دو رشته روابط بین‌المللی و سیاست خارجی

مباحث برخی محققان درخصوص روند ادغام بررسیهای امنیت در دو رشته اصلی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی از گسترده‌تر ساختن این مفهوم نشأت می‌گیرد. بررسیهای امنیت در طول دوره جنگ سرد از جنبه نظامی آن تا اندازه‌ای منفصل شده و به صورت رشته فرعی مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی در آمده بود و به طور اخص در چارچوب استراتژی و مطالعات صلح و جنگ مورد مطالعه قرار می‌گرفت. با ضرورت گسترده‌تر ساختن این بررسیها و بویژه مطرح شدن بحث امنیت بین‌المللی از دهه ۱۹۸۰ به بعد به طور جزئی و امنیت جهانی به مقیاس گسترده از دهه ۹۰ به بعد، هرچه بیشتر خط فاصل ناپیدای بین رشته فرعی بررسیهای امنیت و دو رشته اصلی فوق‌الذکر مبهم‌تر شد. طبیعی است وقتی که از عوامل غیرنظامی امنیت - عوامل اقتصادی، فرهنگی، روانی، اجتماعی، سیاسی - به همراه عوامل نظامی آن صحبت می‌کنیم، موارد بحث در امنیت بین‌المللی و امنیت جهانی با آن دو رشته اصلی همپوش می‌گردد. همان‌گونه که کلاوس نور در دو دهه پیش گفت: «اگر می‌خواستیم همه پدیده‌هایی را که اصطلاح امنیت را به ذهن متبادر می‌سازند با تأکیدی یکسان مورد مطالعه قرار دهیم، وارد حوزه مطالعات سیاست خارجی با کل رشته روابط بین‌الملل می‌شدیم»<sup>(۲)</sup> اوران یانگ نیز می‌گوید: «برای ادغام بررسیهای امنیت بین‌المللی در دل درس کلی‌تر روابط بین‌الملل می‌توان دلایل محکمی اقامه کرد»<sup>(۳)</sup>

علاوه بر آن، این امر با ظهور دیدگاههای مربوط به جهان‌گرایی و با جهانی شدن اقتصاد، فرهنگ، حقوق بین‌الملل، ارزشهای مشترک و ازدیاد روزافزون وابستگی متقابل و همچنین گسترش ارتباطات جهانی مرتبط است. با گسترش وابستگی متقابل از دهه ۱۹۸۰ و روند جهانی شدن از دهه ۱۹۹۰ به ترتیب ایده‌های امنیت بین‌المللی و امنیت جهانی نزد متفکران سیاسی و روابط بین‌الملل مطرح شد. باری بوزان\* در مقاله "جامعه"

۱. بالدوین، آ. دیوید. همان، ص ۵۰.

۲. همان.

۳. همان.

بین‌المللی و امنیت بین‌المللی " می‌نویسد که «من امنیت را به صورت تعامل بین "تهدیدها" و "آسیب‌پذیریها" و کوشش تعداد زیادی از بازیگران برای ورود در این تعامل می‌بینیم.»<sup>(۱)</sup> در این مفهوم «منطق امنیت در روابط سیاسی - اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی و نظامی پی‌ریزی می‌شود.»<sup>(۲)</sup> از این رو محققانی که هواخواه گسترش این مفهوم هستند از جمله بوزان - خواه ناخواه در پی حذف خط انفصال آن با دو رشته اصلی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی خواهند بود.

با روند حرکت از مفهوم امنیت ملی و بین‌المللی به سوی مفهوم سازی امنیت جهانی، این ادغام بیشتر جلب توجه می‌کند و ضروری می‌نماید. به عبارتی، با روند گسترش مفهومی امنیت [که در امنیت جهانی تجلی می‌یابد]، این ادغام هرچه بیشتر نمود می‌یابد. با خودنمایی کردن بیش از پیش "جامعه بشری" و "جامعه جهانی"، که روند جهانی شدن آن را تسریع می‌نماید، فضاها، بررسیهای جدیدی، مثل اهمیت یافتن فرد انسانی آفریده می‌شود که به ناگزیر از درون این فضاها، بررسیهای امنیت با رشته‌های نامرئی در رشته اصلی روابط بین‌الملل به هم پیوند می‌خورد. از این منظر که مفهوم "امنیت جهانی" در مفهوم "جامعه جهانی" قابل بحث و فهم می‌شود و بحث روند ادغام دو رشته مطالعاتی امنیت و روابط بین‌الملل نیز منطقی می‌نماید. بروشنی «پارادایم امنیت جهانی از سنت کانتی با فرض وجود یک جامعه بشری و فرایندهای سیاسی تحت کنترل انسانها پیروی می‌کند.»<sup>(۳)</sup> و از نظر بوزان "جامعه جهانی" - که آن را متفاوت با "جامعه بین‌المللی" می‌داند - «دربرگیرنده افراد و سازمانهای غیردولتی و سرانجام جمعیت جهانی به صورت یک کل به مثابه کانون جهانی هویتها و ترتیبات و مقررات اجتماعی نیز هست.»<sup>(۴)</sup> رانی\*\* نیز ویژگیهای این جامعه را چنین بیان می‌کند: «آن، شامل فضاهای سیاسی متفاوت با فضایی است که از رهگذر دولت - محور محدود می‌شد. این محدوده‌های فضایی، مختلف و متنوع هستند. استقلال ذاتی و درونی از محدوده‌های

\* Barry Buzan

1. Fawn Rich and Larkins Jeremy, "International Security after the Cold War ; Anarchy and Order", Printed in Great Britain , 1996 (Buzan, Barry. "International Security and International Society". p.261.). 2. Ibid., p.261.

۳. "معمای امنیت: نظریه‌پردازی و ایجاد قواعد در زمینه امنیت بین‌المللی"، مجله سیاست خارجی،

سال ۶، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۱، ص ۷.

4. Buzan. Barry. Op.Cit., p.261.

\*\* Ronnie

منحصر به سیستم دولت - ملت ساخت فضاهاى سیاسى جدید را مجاز مى سازد. این فضاهاى سیاسى از نظر رانى از طریق شبکه ها و چارچوبهاى روابط اقتصادى، اجتماعى و فرهنگى آنها و نیز از رهگذر معاشرت آگاهانه بازیگران در مکانها و موقعیتهای جداگانه و متمایز از نظر فیزیکی، که خودشان را در مجموع به صورت یک کل به شبکه هاىى برای اهداف سیاسى و اجتماعى ویژه ارتباط مى دهند، اشغال مى شوند. مفهوم اجتماعات معرفتى که اخیراً از سوى هابس ابداع شده نمونه اى از چنین شبکه هاىى است.<sup>(۱)</sup> بنابراین همان طوری که از بحث بوزان و رانى روشن مى شود، بحث امنیت جهانی برعکس امنیت بین الملل در محدوده همین فضاهاى جدید و شبکه ها و مرتبط با انسانها در کنار دولتها نمود پیدا مى کند و خود حاصل تکوین ابتدایى جامعه مدنى جهانی، و نه جامعه بین المللى، است.

#### مکاتب جدید و چالش مکتب انگلیسى

در طول جنگ سرد - و حتى از مدتها پیش - مکتب حاکم بر مطالعات روابط بین الملل "مکتب انگلیسى" و بخصوص رهیافت واقعگرایی - به عنوان بخشی از این مکتب - بوده و طبیعى است که بررسیهاى امنیت نیز به عنوان شاخه اى فرعى از رشته روابط بین الملل بر مبنای این رهیافت بوده باشد. «این مکتب دربرگیرنده واقعگرایی هابز، آرمانگرایی کانت و نهادگرایی گروسیوسى بوده و یک سنت با دوام و برجسته درحوزه تئورى روابط بین الملل است.»<sup>(۲)</sup> اول ویور\* در سال ۱۹۹۲ راجع به این مکتب دو نکته انتقادى ایراد کرد: «اول اینکه پژوهشگر سنتى نمى تواند تغییرات و تحولات حادث در حیات بین المللى بعد از خاتمه جنگ سرد را تشریح کند و دوم اینکه این مکتب، دراماتیک است، زیرا مرتبط با گسترشهاى هنجارى در فراسوى یک مفهوم پلورالیستى از جامعه

1. Fawn Rich and Larkins Jeremy, "International Society after the Cold War". printed in Great Britain, 1996, (Lips Chutz D. Ronnie, "Reconstructing World Politics : the Emergence of Global Civil Society"), p.104.

2. Ronn Felot , F. Carston, "Beyond a Pluralist Conception of International Society? (A Case Study on the International Response to the Conflict in Bosnia - Hercegovina)". Noradic Journal of International Studies, Vol.34, No.2. June 1999. p.141.

\* Ole Weaver



بین‌الملل به صورت زبان آوری می‌باشد.»<sup>(۱)</sup>

با خاتمه جنگ سرد و بخصوص سالهای اخیر برای محققان، برخی مسائل سنتی مورد سؤال واقع شد؛ اینکه قدرت و امنیت، که در کانون بحث واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی قرار دارند، تا چه اندازه می‌توانند امنیت بین‌المللی و امنیت جهانی بعد از جنگ سرد را تبیین کنند؟ در شرایطی که ما هر چه بیشتر به سمت جهانی شدن حرکت می‌کنیم، آیا بررسیهای امنیت در قالب رهیافت سنتی جنگ سرد و بی‌اعتنا به مفاهیم امنیت بین‌الملل و امنیت جهانی و ابعاد غیرنظامی آن می‌توانند از عهده تبیین و تشریح این مفهوم برآیند؟ با حرکت به سوی جهان چندقطبی از دو قطبی دوره جنگ سرد و شیوع تسلیحات هسته‌ای در نقاط دیگر جهان، و حرکت به طرف مفهوم پردازی بازدارندگی چندجانبه، آیا نظریه بازدارندگی دوجانبه سنتی می‌تواند محمل نظری مناسبی برای این مفهوم باشد؟ به عبارت دیگر «در جهانی که در آن ابزارهای اعمال قدرت اقتصادی و نظامی در حال گسترش‌اند، و در جهانی که در آن چندین قدرت هسته‌ای وجود دارند، نظریه بازدارندگی براساس وضعیت استراتژیک متشکل از دو قطب هسته‌ای دوران جنگ سرد تا چه حد اعتبار دارد؟»<sup>(۲)</sup>

در جهت چالش رهیافتهای سنتی و تشریح سؤالات بالا به سیر مفهوم امنیت، از بررسی امنیت ملی تا امنیت بین‌الملل و از امنیت بین‌المللی تا امنیت جهانی به طور اختصار می‌پردازیم و به دو مکتب جدید که در راستای بحث امنیت بین‌الملل و امنیت جهانی ظهور کرده‌اند، اشاره می‌کنیم. اگر بررسی امنیت را از آغاز جنگ سرد پی بگیریم، ملاحظه می‌شود که پارادایم هابزی "امنیت ملی" در امور بین‌المللی، در نتیجه ظهور دو قدرت برتر ایالات متحده و شوروی و ادعای آنها مبنی بر سلطه بر جهان، برتری یافت. هدف اصلی کشورها نه امنیت بین‌المللی یا حکومت جهانی بلکه بقای ملی بود و نشریه مهمی که در آن زمان به مسائل امنیتی اختصاص داشت نام "بقا" را بر خود نهاده بود.<sup>(۳)</sup> در دهه ۶۰ با بحران موشکی کوبا و ادامه استراتژیهای مثل "پاسخ انعطاف‌پذیر" و سعی در کنترل تسلیحات که هدف آن مهار مشترک مخاطرات بوده، این مطلب تصدیق شد که

1. *Ibid.*, p.157.

۲. دوئرنی جیمز - فالتر گراف رابرت. نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طبیب و

وحید بزرگی، تهران: نشر قومس، چاپ اول، ۱۳۷۲، جلد دوم، ص ۸۴۴.

\* Survival

حتی شکل تعدیل شده استراتژی امنیت ملی نیز نمی‌تواند جلوی یک فاجعه هسته‌ای را بگیرد، از این رو به جای پارادایم امنیت ملی، تأکیدها بر پارادایم "امنیت بین‌المللی" قرار گرفت این مفهوم در دهه ۸۰ بیشتر و بیشتر نمود یافت. برای قابل اجرا بودن این مفهوم به الگوهای همکاری نسبی یا موقتی نیاز است. این مفهوم نیز عنوان نشریه‌ای به نام "امنیت بین‌المللی" را به خود اختصاص داد.<sup>(۱)</sup> ولی این مفهوم نیز در شکل فعلی خود کاستیهایی دارد و نمی‌تواند در سطح جهانی به کارگرفته شود. امنیت بین‌المللی، تصورات زمان‌پیدایی خود یعنی دلمشغولی به سلاحهای هسته‌ای و بازدارندگی را با خود دارد و چون بر دریافته‌ها و ارزشهای آمریکای مبتنی است بشدت قوم‌گرایانه است. امنیت بین‌المللی احتمالات نظامی آینده را که نه یک جنگ هسته‌ای تمام عیار بلکه به شکل جنگهای کوچک در جهان سوم است و یا این واقعیت را که ادراک تهدید از شکل حمله نظامی به بحرانهای اقتصادی و زیست محیطی متحول شده‌است، را مدنظر قرار نمی‌دهد. لذا با توجه به این کاستیها و به سبب ضعف توجه به ابعاد داخلی امنیت و تهدیدهای مشترک، جستجوی پارادایمی مشترک برای امنیت جهانی آغاز شده‌است. هر سیستم نظم جهانی، و هر نظام امنیت جهانی، فرض وجود مفهوم عام و جهان شمولی از امنیت، مجموعه مشترکی از هنجارها، اصول و رویه‌هایی را که به الگوی مشترک رفتار بین‌الملل منجر می‌شوند، در خود دارد.<sup>(۲)</sup> ارائه یک مفهوم فراگیر از امنیت، که در همه زمانها در مورد همه مناطق صادق باشد، به مفروضات ما در مورد سرشت نظام بین‌الملل بستگی خواهد داشت.

در حال حاضر یک گروه از متفکران ایده "حکمرانی جهانی" را مطرح می‌کنند. اینها کسانی هستند که به عمق و وسعت معضلات اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی عنایت دارند. اینان درصددند که از فرصت پیش آمده پس از جنگ سرد استفاده کنند و با تشویق همکاریهای نهادینه بین‌المللی بویژه بهره‌برداری از دستگاه دیپلماسی سازمان ملل و توانمندی سیاسی سازمانهای بین‌المللی غیر دولتی از قدرت و سیطره نهادهای سنتی روابط بین‌الملل نظیر نهاد حاکمیت دولتها و مرزهای جغرافیایی بکاهند و در مقابل مکانیسمهای فنی و حرفه‌ای جدیدی برای مواجهه با معضلات بین‌المللی عرضه کنند. شایان ذکر است به نظر می‌رسد سازمان ملل، که در شکل دادن به نظم بین‌المللی دوران پس از جنگ جهانی دوم حول محور حاکمیت دولتها و تمامیت ارضی کشورهای عضو

نقش اساسی داشت، در شکل‌گیری نظم جهانی پس از جنگ سرد در جهت "حکمرانی جهانی" و "نظم امنیتی" نیز نقش مهمی ایفا کند.<sup>(۱)</sup> «اینیس کلاد\* قرن ۱۹ را قرن آماده شدن برای سازمانهای بین‌المللی نامیده است. با ملاحظه نقش گسترده و رشد فزاینده سازمانهای بین‌المللی غیردولتی و هنجارهای فراگیر مشابه در نقاط مختلف جهان، بسیاری بر این باورند که قرن ۲۰ را بایستی قرن آماده شدن برای حکمرانی بین‌المللی خواند.»<sup>(۲)</sup>

همان‌گونه که اشاره شد دو مکتب جدید نیز بعد از جنگ سرد در مقام چالش با رهیافت سنتی حاصل از مکتب انگلیسی بر آمده‌اند که هر دو علاوه بر داشتن دیدگاه انتقادی به مفهوم امنیت، به گسترده‌تر ساختن آن مفهوم نیز تا اندازه‌ای تأکید دارند و از طرفی بر نقشهای سیاسی تحلیل امنیت نیز توجه کرده‌اند. این دو رهیافت، رهیافت "انتقادی" و "ساخت‌گرایان" هستند. «درحالی که "سنت‌گرایان" گسترش این مفهوم را به دلیل یک فعالیت سیاسی محض که از سودمندی و کاربردی ساختن تحلیل این مفهوم جلوگیری می‌کند، رد می‌نمایند، "ساخت‌گرایان" و محققان مکتب "انتقادی" به هرگونه مفهوم سازی از آن نه صورت یک واقعیت عینی بلکه به صورت یک ساخت سیاسی می‌نگرند.»<sup>(۳)</sup>

با مجموعه‌ای از کتابهای نوشته شده بعد از جنگ سرد، باری بوزان و همفکران او به مرکز کپنهاک برای پژوهشهای صلح\* پیوستند، بویژه اول و بور یک رهیافت ابداعی از امنیت را با انتقاد از مکتب انگلیسی بسط داد. از آن به نام "مکتب کپنهاک" یاد می‌شود. در این مطالعات و کتابهای جدید، مؤلفان گام بیشتری به سوی بسط رهیافت جامع و ساخت‌گرا از امنیت برداشتند. آنها در کتابهای اخیر خودشان، - امنیت: یک شبکه جدید برای تحلیل" (بوزان، ۱۹۹۸) - تلاش کردند که رئالیسم پیشین خود را با یک چشم‌انداز ساخت‌گرایی صریح تلفیق کنند. این مکتب نقش سیاسی تجزیه و تحلیل امنیتی را بیان می‌کند و آن را از رهگذر پذیرش چشم‌انداز "امنیتی کردن" انجام می‌دهد. "امنیتی

۱. اسلامی، مسعود. همان، ص ۵۴.

\* Innis Claud

۲. همان.

3. Erikson, Jotian. "Observers or Advocate? : On The Political Role of Security Analysts", *Nordic Journal of International Studies, (Cooperation and Conflict), Vol.34, No.3, September 1999, pp.311-312.*

\*\* Copenhagen Centre for Peace Research

کردن"، یک موضوع را به مثابه یک تهدید وجودی که مستلزم مقیاسها و معیارهای اضطراری و فوری می باشد طبقه بندی می کند. با فراهم آوردن یک تئوری زبانی ساخت‌گرا، "امنیتی کردن" به صورت ماهیتی مرتبط با سیاست قدرت ملاحظه می شود. به عبارت روشن تر، "امنیت" به مثابه سازه و ترکیب اجتماعی ملاحظه می شود. مطابق این نظر، هیچ‌گونه تهدیدهای، عینی وجود ندارد، تنها به موضوعات زین با دلالتها و "نهفتگیهای امنیت" مبادرت می گردد. بنابراین هرکس که یک موضوع را به صورت یک "مسئله امنیتی" طبقه بندی می کند، یک تصمیم سیاسی اتخاذ می کند تا یک تصمیم تحلیلی.

اعضای مکتب کپنهاک از طرفداران و مدافعان متنفذ یک مفهوم امنیتی گسترش یابنده هستند. مهمترین نمونه روشن کتاب "مردم، دولتها و ترس" باری بوزان است. شایان ذکر است که این مفهوم امنیتی وسیع مکتب کپنهاک بسیاری از محققان بزرگ در این حوزه و حتی برخی تصمیم‌گیران را تحت نفوذ قرار داده است. همه انتشارات این مکتب مخصوصاً کتاب فوق‌الذکر، به طور صریح برای یک دستورکار امنیتی گسترش یابنده طرح شده است. اگر از منظر امنیتی کردن خود آنها ملاحظه گردد، ممکن است به مثابه عملگرا به صورت سیاستمدار تا تحلیلگر ملاحظه شوند که به امنیت عینیت می بخشند و اشارات منفی و سلبی تهدیدها و خصومتها را به حوزه‌های موضوعی جدید اشاعه می دهند. همچنین، آنها با عینی سازی بخشها، بر نقش "امنیت‌ساز" تأکید به عمل می آورند. در کتاب "مردم، دولتها و ترس" بوزان چهار بخش امنیت نظامی، زیست محیطی، اقتصادی و سیاسی را ارائه کرده است. در کتاب ۱۹۹۳ آنها، "هویت، مهاجرت و دستورکار امنیتی جدید در اروپا" این مکتب بخشهای دیگری را - جزء اجتماعی را اضافه کرد که در آن هویت به صورت هسته ارزشها دیده می شود. مطابق منطق ساخت‌گرای خود آنها، بخشها به همان اندازه، ساخت اجتماعی هستند که "موضوعات امنیتی".<sup>(۱)</sup>

مکتب دیگری که بیشتر انتقادی است "مطالعات انتقادی امنیت" است. مثل مکتب کپنهاک "مطالعات انتقادی به بررسی" ساخت اجتماعی امنیت" مبادرت می ورزد. ماهیت بدیعی "گفتمانهای تهدید" مورد آزمون و نقد قرار می گیرد. بویژه سیاستهای بازدارندگی هسته‌ای با تمرکز بر Nukespeak که در باره چارچوب بدیعی برای این بحث

1. *Ibid.*, pp.312-317.

است، مورد نقد قرار می‌گیرد.

مطالعات انتقادی امنیت از دو سو با مکتب کپنهاک متفاوت‌اند: نخست، این مطالعات نه تنها تهدیدها را به صورت یک ساخت بلکه اُبژه‌های امنیتی را نیز به همان شکل در نظر می‌گیرند. دیدگاه رئالیستی از دولت به صورت موضوع ارجاعی و اشاره کننده به امنیت و نیز گستردن این مفهوم نسبت به موضوعات امنیتی "جدید"، همچون محیط‌زیست، اجتماعی و...، به صورت آگاهانه به مثابه ساختهای اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرد. در مقابل، مکتب کپنهاک به طور زیادی تصدیق می‌کند که، یک فهم عینی‌گرا به طور نسبی از موضوعات امنیتی و روابط اجتماعی به طور کلی دارد و بویژه که در آن یک مفهوم رئالیستی کلاسیک از امنیت به صورت موضوع "جمعیتها" تا "افراد" ارائه می‌شود. دوم، مطالعات انتقادی امنیت در آن شیوه از مکتب کپنهاک متفاوت است که آنها یک هدف آزادسازی رهایی‌بخشی\* دارند. موضوعات محوری دستورکار پژوهشی آنها از سوی کراوس\*\* ارائه می‌شود: چگونه تهدیدات و پاسخهای مقتضی ایجاد می‌شوند؟ چگونه موضوعات "امنیتی" ساخته می‌شوند؟ و چه امکان‌پذیریایی برای تغییر شکل و اِزاله "معماهای امنیتی" وجود دارد؟

در خاتمه باید گفت که مطالعات انتقادی امنیت به سنت پژوهش صلح با انتقاد از رئالیسم بویژه دولت محوری و جهت‌گیری نظامی آن ادامه می‌دهد، و هدف، واسازی\*\*\* این رویه‌ها به طور مفهومی و ادبی است. این مطالعات به امکان‌پذیری تغییر بزرگ در سیاستهای جهانی تأکید می‌کند. مثل ایده آلیسم سنتی، این بحث را پیش می‌کشد که اشیاء چگونه توانسته‌اند و بایستی باشند تا اینکه آنها چگونه هستند. در بیان بوث «امنیت، آن چیزی است که ما آن را ایجاد می‌کنیم.» آنها به طور کلی از دستورکار امنیتی گسترش یافته به عنوان الترناتیو بحث می‌کنند. در مقابله با سنت‌گرایی و حتی مکتب کپنهاک، "امنیت انسانی" در کانون مطالعه آنهاست؛ یعنی امنیت افراد نه گروه. مثل مکتب کپنهاک، برخی از محققان مکتب انتقادی امنیت بر این باورند که این گستردن و بسط دادن مفهوم امنیت، بدون خطرات سیاسی می‌باشد. به طور کلی این محققان همه ضد رئالیست بوده و معتقد به جایگزینی دولت - محوری، و سیاستهای منحصرأ نظامی با

\* Emancipatory

\*\* Krause

\*\*\* deconstruction

بدیلهای فراملی، غیرنظامی و جامع می‌باشند.<sup>(۱)</sup>

### نتیجه‌گیری

در این نوشتار به سیر تحول مفهوم امنیت، از امنیت ملی تا امنیت جهانی به طور تئوریک پرداخته شد. این تحول هم از نظر دوره زمانی، هم در زمینه تحولات در مکاتب فکری روابط بین‌الملل و ساختار نظام بین‌الملل و تغییرات در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و ارتباطات بررسی شده است. مطالعه امنیت از منظر تحولات مذکور فهم روشنی از تحول این مفهوم ارائه می‌دهد. مطالعه "امنیت ملی" در برهه زمانی جنگ سرد در پژوهشهای متفکران در حالی غالب بود که نظام بین‌المللی بشدت دوقطبی غیر منعطف بود و مطالعات استراتژیک و جنگ در بررسیهای امنیت غلبه داشت. از طرف دیگر مکتب فکری مسلط در آن دوره "واقع‌گرایی هابزی"، واحد تحلیل، "دولت-ملت" و مفهوم مسلط و راهنمای دولتمداران، "قدرت" بود. این برهه زمانی را با تسامح می‌توان تا دهه ۱۹۸۰ در نظر گرفت.

مطالعه "امنیت بین‌المللی" - به صورت پارادایم مسلط - تقریباً از دهه ۱۹۸۰ جای پای خود را در بین متفکران به طور گسترده باز می‌کرد. این دوره، دوره‌ای است که نظام دوقطبی غیرمنعطف تا اندازه‌ای سست و منعطف گردید. رهیافت نوواقع‌گرایی حاکم شده، مرزها تا اندازه‌ای نفوذپذیر گردید و برای همکاری برپایه رژیمهای بین‌المللی در چارچوب وابستگی متقابل بین دولتها تأکید گذاشته شد. در این مفهوم بررسی امنیت از بعد نظامی صرف خارج شده و حالت بین‌المللی گرفته است. به طور تئوریک این مفهوم در ظرف "جامعه بین‌المللی" مورد بحث بوزان قابل فهم و بررسی است که نقطه مقابل مفهوم "جامعه جهانی" یا "جامعه مدنی جهانی" قرار می‌گیرد. با مطالعه "مفهوم امنیت جهانی" - که دوران نوزایی خود را طی می‌کند - مفهوم امنیت هرچه بیشتر گسترش پیدا می‌کند. با فروپاشی نظام دوقطبی و تحولات در نظم و استقالیایی حاکم و حرکت به طرف نظامی دیگر، باب بحث جدیدی در باره امنیت گشوده می‌شود. این مطالعه نیز در ظرف مفهوم "جامعه جهانی" قابل بررسی است. همان‌طوری که گفته شده "جامعه جهانی" برخلاف جامعه بین‌المللی دربرگیرنده افراد، سازمانهای غیردولتی و سرانجام جمعیت جهانی به مثابه کانون جهانی هویتها، ترتیبات و مقررات اجتماعی است و شامل

1. *Ibid.*, pp.317-320.

فضاهای سیاسی جدید و متفاوت با فضاهاى سنتى محدود به نظام دولت - ملت است. در واقع، فضاهاىی است که به محدوده انسانها و جمعیتها راه می‌یابد. در محدوده همین فضاهاى جدید مرتبط با "انسانها" در کنار "دولتها" است که بحث امنیت جهانی نمود پیدا می‌کند و خود آن نیز حاصل تکوین ابتدایی جامعه مدنی جهانی است.

در پرتو این تحولات در عرصه معرفت‌شناسی در روابط بین‌الملل و ساختار نظام بین‌الملل است که سطح تحلیل "انسان" در کنار "دولت" خودنمایی می‌کند و مفهوم امنیت ساخت شکنی و واسازی می‌شود. در این پویش دو رهیافت "انتقادی" و "ساخت‌گرایی" براساس دو مکتب "مطالعات انتقادی امنیت" و "مکتب کپنهاک"، مکتب مسلط و دیرپا در روابط بین‌الملل یعنی مکتب انگلیسی را که دربرگیرنده واقع‌گرایی هابزی، آرمانگرایی کانتی، و نهادگرایی گروسیوسی می‌باشد به چالش طلبیده‌اند. این دو مکتب همان طور که گفته شد به صورت انتقادی، و واسازانه به مفهوم امنیت می‌پردازند و مفهوم آن را گسترش می‌دهند. مکتب کپنهاک نگرشی مبسوط، رهیافتی جامع و ساخت‌گرا به امنیت اتخاذ می‌کند؛ نقش سیاسی تجزیه و تحلیل امنیتی را با چشم‌انداز "امنیتی کردن" بیان می‌کند. همچنین با عرضه یک تئوری زبانی ساخت‌گرا، امنیت به مثابه یک ساخت اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. بالاخره در مطالعات انتقادی امنیت هم تهدیدها و هم ابژه‌های امنیت به مثابه یک ساخت در نظر گرفته می‌شوند؛ موضوعات محوری دستورکار پژوهشی آنها چنین ارائه می‌گردد: چگونه تهدیدات و پاسخهای لازم ایجاد می‌شود؛ موضوعات امنیتی چگونه ساخته می‌شوند؛ و چه امکانهایی برای تحول و ازاله معماهای امنیتی وجود دارد؟ و همچنین برخلاف سنت‌گرایی، امنیت انسانی در کانون مطالعه آنها قرار دارد.



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی